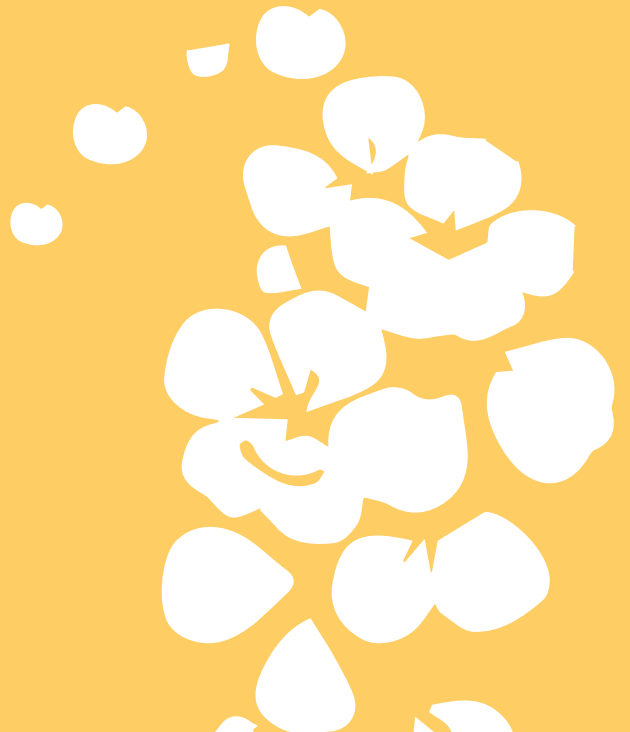


پیشتر کا جہان

فصل سوم

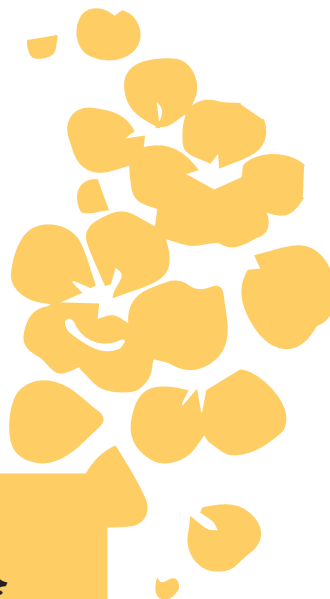


چالش‌های جهانی

انتظار می‌رود در پایان این فصل، دانش‌آموز:

- ۱- تفاوت چالش‌های درون تمدنی و برون تمدنی را بداند.
- ۲- به اجمال تفاوت‌ها و شباهت‌های نظام‌های سوسیالیستی - کمونیستی و لیبرالیستی غرب را تشخیص دهد.
- ۳- چالش فقر و غنا را به عنوان چالش ذاتی نظام جهانی غرب تحلیل کند.
- ۴- تفاوت و ارتباط بحران‌های اقتصادی و مسئله فقر و غنا را در نظام جهانی غرب تشریح کند.
- ۵- تفاوت دو قطبی‌های بلوک «شرق و غرب» و «کشورهای شمال و جنوب» را توضیح دهد.
- ۶- جنگ‌های جهانی را با جنگ‌های پیشین تاریخ بشر از نظر علل پیدایش و پیامدهای آنها مقایسه کند.
- ۷- بحران‌های زیست محیطی را با شاخص‌های معین توصیف کند.
- ۸- دو مقطع اساسی بحران معرفتی - علمی غرب را تشخیص دهد.
- ۹- پیامدزاینده را در واکنش به بحران معرفتی غرب توضیح دهد.
- ۱۰- ناتوانی معرفتی غرب برای توجیه حضور اقتصادی و سیاسی خود در گستره جهان را توضیح دهد.
- ۱۱- پیامدهای افول سکولاریسم را در جوامع غربی شناسایی کند.





انسجام اجتماعی و چالش‌های نوین
چالش فقر و غنا
شکل‌گیری بلوک شرق و غرب

جهان دو قطبی

جنگ‌های جهانی
بحران‌های اقتصادی
شمال و جنوب

جنگ‌ها، بحران‌ها و
تقابل‌های جهانی

بحران زیست‌محیطی و جنبش‌های اجتماعی
مربوط به آن
بحران معرفتی — علمی و پسا مدرنیته
بحران معنویت و پسا سکولاریزم

بحران‌های
زیست‌محیطی، معرفتی
و معنوی

چالش‌های جهانی

جهان دو قطبی



انسجام اجتماعی و چالش‌های نوین

فرهنگ جدید غرب، کدام چالش‌ها و تضادهای اجتماعی را برطرف کرد؟ چه راه‌حلی برای آنها برگزید؟ آیا در این راستا چالش‌های جدیدی به وجود نیامورد؟

فرهنگ غرب، با عقاید و ارزش‌های خود، آرمان‌های نوینی، پیش روی انسان قرار داد. جامعه غربی با این عقاید و آرمان‌ها، بسیاری از تضادها و چالش‌های پیشین را پشت سر گذاشت و نظام اجتماعی جدیدی را پدید آورد.

دو مورد از چالش‌هایی که جامعه غربی با عقاید و آرمان‌های جدید خود از آنها عبور کرد، عبارت‌اند از:

الف) چالش بین رویکرد نظری و عملی کلیسا: رویکرد نظری کلیسا، رویکردی معنوی و دینی و رویکرد عملی آن دنیوی و این جهانی بود؛ یعنی کلیسا در حالی که مدعی بود زندگی دنیا را با ارزش‌های معنوی و دینی اداره می‌کند، به رفتارهای دنیوی و این جهانی روی می‌آورد. جامعه غربی، به دلیل اینکه از حل این چالش از طریق اصلاح رفتار دنیوی ارباب کلیسا ناتوان بود، به نفی رابطه دین و دنیا پرداخت و از رویکرد نظری معنوی نسبت به این عالم دست‌شست.



دادگاه‌های تفتیش عقاید

ب) چالش اربابان و قدرت‌های محلی با قدرت کلیسا: جامعه غربی، این چالش را نیز به نفع قدرت دنیوی شاهزادگان حل کرد و بدین سان دست کلیسا را از زمین‌هایی که تحت نفوذ آن قرار داشت، قطع کرد.

ارزش‌ها و آرمان‌های دنیوی در قرن هجدهم موجی از امید آفرید، امید به حاکمیت دنیوی و این جهانی انسان، امید به قدرت و سلطه آدمی بر طبیعت و امید به ایجاد بهشتی که پیش از آن در آسمان به دنبال آن بود.

● سکولاریسم پدیده‌ای بود که اگر به انکار آسمان معنا نمی‌پرداخت، دست کم ارتباط آن را با زمین نادیده می‌انگاشت.

● اومانیزم توجه انسان را به اندیشه و انگیزه او متمرکز می‌ساخت و انسان را آغاز و انجام همه

ارزش‌ها و آرمان‌ها معرفی می‌کرد.

● روشنگری از عقلانیتی سخن می‌گفت که پرسش از مبدأ و معاد را به فراموشی سپرده و ارتباط خود را با ماورای طبیعت و متافیزیک قطع کرده بود و نگاه خود را به طبیعت دوخته و حل همه مسائل بشر را در این عالم نوید می‌داد.

لیبرالیسم نخستین اندیشه سیاسی بود که از متن ارزش‌ها و آرمان‌های جدید می‌جوشید و جامعه غربی، با سلسله انقلاب‌هایی که بعد از انقلاب فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم انجام داد، تمام راه‌هایی که باید طی می‌کرد، پیموده بود.



فئودال‌ها و بهره‌کشی از کشاورزان

بنیان‌های معرفتی و عقاید و ارزش‌های کلان خود را شکل داده بود، نظام اجتماعی پیشین و چالش‌های مربوط به آن را پشت سر گذاشته بود و نظام‌های حقوقی، سیاسی مربوط به خود را ایجاد کرده، و به صنعت و فناوری مناسب با فرهنگ خود دست یافته بود. جامعه غربی با استقرار بر قله پیروزی در حالی که حماسه خود را به پایان رسانده بود، به افق‌های جدیدی دست یافت؛ ولی با مجموعه‌ای از مسائل و چالش‌هایی مواجه شد که به تدریج از متن فرهنگ پیروز بر می‌خاست.

انسجام اجتماعی جدید و نظام‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مربوط به آن در صورتی که با حل چالش‌های پیشین، پاسخگوی اقتضات طبیعی و دنیوی و نیازهای روحی و معنوی آدمیان می‌بود، با چالش‌ها و ستیزهای بنیادین مواجه نمی‌شد، اما فرهنگ جدید غرب، مسیری را برای حل چالش‌های گذشته پیمود که مسائل و مشکلات جدیدی به دنبال آورد.

چالش‌های جدید به صورت‌های متفاوتی آشکار می‌شود؛ مانند :

۱- اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

۲- منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

۳- مقطعی و مستمر

۴- خرد و کلان

۵- معنوی و دینی

۶- معرفتی و علمی

۷- درون فرهنگی و بین فرهنگی

۸- تمدنی

۹- ذاتی و عارضی^۱

چالش‌های نامبرده در بسیاری از موارد متداخل‌اند؛ مانند اینکه برخی از آنها در عین حال که اقتصادی یا اجتماعی است، می‌تواند خرد یا کلان نیز باشد. متفکران غربی در اغلب موارد کوشیده‌اند بر اساس اصول فرهنگی خود از این چالش‌ها نیز عبور کنند، ولی برخی مواقع به ناگزیر در مسیر عدول از مرزهای هویتی و فرهنگی خود نیز گام برداشته‌اند.

برای هریک از انواع چالش‌های یاد شده، نمونه‌هایی بیان کنید.

تأمل
کنید



۱- چالش‌های ذاتی ریشه در عقاید و ارزش‌های درونی یک فرهنگ و جامعه دارد و چالش‌های عارضی در اثر عوامل خارجی پدید می‌آیند.

نخستین چالشی که در جوامع صنعتی پدید آمد، کدام چالش است و چگونه به وجود آمد؟

لیبرالیسم قرن هجدهم و نوزدهم را لیبرالیسم متقدم می‌نامند. رویکرد لیبرالیسم متقدم، بیشتر رویکردی فردی و اقتصادی است.

لیبرالیسم متقدم، نظام ارباب – رعیتی و ارزش‌های اجتماعی مربوط به آن را درهم ریخت. کشاورزان را از بردگی عام و گسترده رها کرد و به آنها اجازه داد تا مهاجرت کنند و درباره شیوه زندگی خود تصمیم‌گیری کنند. موانع ارزشی و هنجارهای نظام اخلاقی پیشین را از پیش پای صاحبان ثروت برداشت^۱ و کشاورزان را به صورت کارگرانی درآورد که سرمایه وجود خود را در معرض خرید صاحبان ثروت و صنعت قرار می‌دادند و سرمایه‌داران نیز آزادانه به استثمار و بهره‌کشی از بردگان جدیدی می‌پرداختند که به حسب ظاهر از همه قید و بندهای پیشین آزاد شده بودند. نظریه پردازان اقتصاد لیبرال، آزادی فعالیت صاحبان سرمایه را ضامن پیشرفت جامعه می‌دانستند و هر نوع مداخله دولت را منع می‌کردند. آنان حتی کمک به مستمندان را بیهوده می‌دانستند. در انگلستان که پیشگام در انقلاب صنعتی بود، وضعیت نوانخانه‌ها به گونه‌ای بود که مستمندان مرگ را بر زندگی ترجیح می‌دادند.



انقلاب صنعتی و بهره‌کشی از کودکان

۱- مانند قابل خرید و فروش شدن زمین.



چارلز دیکنز

دیکنز در دومین رمان خود، «الیورتویست»، در قالب طنزی خشن، نوانخانه‌ها و فیلسوفانی را که الهام بخش و مدافع آنها بودند، به سخره گرفت. غذای بخور و نمیری که الیورت از روی سادگی به آن اعتراض می‌کند، به هیچ وجه اغراق‌آمیز نیست. مالتوس در نفی حق حیات کسانی که در فقر متولد می‌شوند، معتقد است:

«انسانی که در دنیای از قبل تملک شده به دنیا می‌آید، اگر نتواند قدرت خود را از والدینش دریافت کند و اگر جامعه خواهان کار او نباشد، هیچ‌گونه حقی برای دریافت کمترین مواد غذایی یا چون و چرا در مورد مقام و موقعیت خود ندارد. در سفره گسترده طبیعت، جایی برای او وجود ندارد، طبیعت حکم به رفتن او می‌دهد و خود نیز این حکم را اجرا می‌کند.»^۱ ریکاردو از اقتصاددانان کلاسیک، حتی رفاه کارگران را موجب بالاتر رفتن تولید نسل آنها و پیدایش مشکلات بعدی می‌داند و معتقد است:

«اگر حکومتگران ما فعالیت خود را به وظایف مشروع خود محدود کنند و بگذارند سرمایه، پرسودترین راه خود را دنبال کند، کالاها قیمت مناسب خود را داشته باشند، استعداد و تلاش، پاداش طبیعی، بلاهت و حماقت، مجازات طبیعی خود را ببینند و آنها به حفظ صلح، دفاع از مالکیت، کاستن از بهایی که باید برای قانون پرداخته شود، و رعایت صرفه‌جویی در بخش‌های مختلف دولت بپردازند، به بهترین وجه، پیشرفت کشور را تأمین خواهند کرد. اگر دولت این کارها را انجام دهد، مردم بقیه کارها را انجام خواهند داد.»^۲



توماس مالتوس — دیوید ریکاردو

۱- آریلاستر، ص ۳۷۹.

۲- همان، ص ۳۸۹.



انبوه کارگران دوران انقلاب صنعتی - انگلستان

حاکمیت لیبرالیسم اقتصادی موجب شد تا دولتمردان انگلیسی و از جمله لردجان راسل - پدر بزرگ برتراند راسل - که در ژوئن ۱۸۴۶ میلادی جانشین دولت قبلی شده بود، از هر اقدامی برای مقابله با قحطی ایرلند خودداری کنند.



کاریکاتوری مربوط به قحطی ایرلند: لرد راسل به قحطی زدگان سیب زمینی تعارف می‌کند!



لرد جان راسل



یادمان قربانیان قحطی بزرگ - دوبلین

این قحطی بیش از یک میلیون نفر مهاجر و قریب به یک و نیم میلیون نفر تلفات جانی داشت. در اوج قحطی ساکنان روسکومون هر چهل و هشت ساعت یک بار برگ کلم جوشیده می خوردند و نه تنها دولت هیچ کمکی به مردم نکرد، حتی مانع از صدور گندم و جو از ایرلند نشد. مردم گرسنه هم با خشم، صدور این غلات را که با حمایت ارتش بریتانیا انجام می شد نظاره می کردند. لیبرالیسم با تکیه بر شعار آزادی و خصوصاً آزادی اقتصادی، راه استثمار را برای صاحبان ثروت باز کرده و عدالت را در عرصه حیات انسانی نادیده انگاشته بود و بدین ترتیب، نخستین چالش و تضاد که چالش فقر و غناست، در بطن کشورهای غربی شکل گرفت.

اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی در نقد لیبرالیسم متقدم، از دو مفهوم آزادی مثبت و منفی سخن گفته اند. درباره این دو مفهوم بررسی کنید.

تحقیق کنید

شکل‌گیری بلوک شرق و غرب

تقسیم سیاسی جهان به بلوک شرق و غرب چگونه به وجود آمد و چالش این دو بلوک، چه نوع چالشی است؟



استالین، لنین، انگلس، مارکس

برخی اندیشمندان کشورهای اروپایی، برای حل مشکل فاصله فقر و غنا، در چارچوب ارزش‌ها و آرمان‌های فرهنگ جدید غرب، نظریه‌هایی ارائه دادند. مارکس در نیمه دوم قرن نوزدهم به نقد لیبرالیسم اقتصادی پرداخت. از نظر او چالش‌های ساختار اجتماعی نظام سرمایه‌داری، تنها با یک حرکت انقلابی، قابل حل بود.

نظام اجتماعی مورد نظر مارکس از فردگرایی لیبرالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری عبور می‌کرد، مالکیت خصوصی را از بین می‌برد و صورتی سوسیالیستی و کمونیستی^۱ پیدا می‌کرد. بعد از انقلاب فرانسه طرفداران نظریه‌های لیبرالیستی در طرف راست و منتقدان آن در طرف چپ مجلس فرانسه قرار می‌گرفتند. بدین ترتیب، این دو گروه با عنوان دو جریان چپ و راست شناخته شدند.



مجلس فرانسه در دوران انقلاب

۱- سوسیالیسم و کمونیسم - در مقابل فردگرایی - دو رویکرد جامعه‌گرا هستند. سوسیالیسم به مالکیت خصوصی معتقد است، ولی مانند سرمایه‌داری آن را مطلق نمی‌داند. کمونیسم به مالکیت فردی مقید نیست. مارکسیسم، ناظر به اندیشه‌های سیاسی مارکس است. مارکس، سوسیالیسم را مرحله‌ای انتقالی برای رسیدن به کمونیسم می‌دانست.



سقوط داس و چکش،
نماد نظام کمونیستی



اعلام تجزیه شوروی و حضور تانک‌ها در میدان سرخ مسکو

مخالفان نظام سرمایه‌داری که تحت عنوان جریان چپ قرار می‌گرفتند احزاب و اتحادیه‌های کمونیستی را تشکیل دادند. حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۱۷ میلادی توانست قدرت را در روسیه به دست گیرد.

این دو جریان، طی قرن بیستم بلوک شرق و غرب را شکل دادند. بلوک شرق شامل شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی و چین بود و بلوک غرب، آمریکا و اروپای غربی را در بر می‌گرفت. نظام‌های سوسیالیستی و مارکسیستی با انتقاد از لیبرالیسم قرن هجدهم، عدالت اجتماعی و توزیع مناسب ثروت را شعار خود قرار می‌دادند؛ اما آنها نیز با دو مشکل اساسی مواجه شدند:

● (الف) از بین رفتن آزادی افراد: به بهانه عدالت اقتصادی، نه تنها آزادی‌های معنوی، بلکه آزادی دنیوی افراد نیز از بین رفت.

● (ب) پیدایش طبقه جدید: طبقه جدیدی در دامن کشورهای سوسیالیستی شکل گرفت که بر مدار قدرت سازمان می‌یافت.

چالش و نزاع بلوک شرق و غرب در تمام قرن بیستم تا فروپاشی بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ میلادی ادامه یافت.

این چالش، به لحاظ جغرافیای سیاسی، چالشی منطقه‌ای نبود؛ بلکه چالشی جهانی بود. بلوک

شرق و غرب با دو نظام اقتصادی و سیاسی متفاوت، جهان را به دو قطب اصلی تقسیم کرده بودند. آمریکا و شوروی به عنوان دو ابر قدرت در کانون این دو قطب قرار داشتند. این دو قطب با آنکه از نظر سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی، در دو بخش متمایز و جدا قرار می‌گرفتند، از جهت فرهنگی به فرهنگ واحدی تعلق داشتند؛ یعنی شرق سیاسی نیز در متن غرب فرهنگی قرار داشت.

مارکسیسم نیز نظریه‌ای بود که در چارچوب بنیان‌های فرهنگی غرب، به حل مسائلی می‌پرداخت که در متن این فرهنگ پدید آمده بود. رویکرد نظری مارکس نسبت به عالم نیز رویکردی سکولار، بلکه ماتریالیستی بود، مارکس قصد عبور از بنیان‌های نظری فرهنگ غرب را نداشت؛ بلکه در چارچوب همان مبانی به حل مسائل اجتماعی جامعه خود می‌پرداخت.

بنابراین، چالش بلوک شرق و غرب از نوع چالش‌هایی بود که درون یک فرهنگ و تمدن واحد پدید می‌آیند، نه از نوع چالش‌هایی که بین فرهنگ‌های مختلف، به وجود می‌آید و چالشی نیست که هنگام تبدیل و تغییر یک فرهنگ و تمدن آشکار می‌شود.



فروپاشی دیوار برلین



در دوران تقسیم دو قطبی جهان به بلوک شرق و غرب، هر یک از کشورهای منطقه خاورمیانه به کدام یک از دو قطب تعلق داشت؟



جهان دو قطبی ،

.....

.....

.....

.....

.....

مفاهیم
کلیدی

چالش بلوک شرق و غرب از چالش‌های درون تمدنی جهان غرب است.

.....

.....

.....

.....

.....

خلاصه
کنید

.....

.....

.....

.....

.....

آنچه
آموختیم

جنگ‌ها، بحران‌ها و تقابل‌های جهانی



جنگ‌های جهانی

جنگ‌های جهانی اول و دوم چگونه به وجود آمدند؟ جنگ سرد در چه دوره‌ای اتفاق افتاد؟

جامعه بشری در گذشته تاریخ شاهد جنگ‌های فراوان بوده است. امپراطوری‌های بزرگ، اغلب مرزهای خود را با پیروزی در جنگ تعیین می‌کرده‌اند. برخی از جنگ‌ها نیز منشأ دینی و مذهبی داشته یا پوشش مذهبی می‌گرفته‌اند.

آگوست کنت جامعه شناس فرانسوی معتقد بود، فاتحان در گذشته تاریخ با غنایم جنگی بر ثروت خود می افزودند؛ ولی با رشد علم تجربی و صنعت، ثروت از طریق غلبه بر طبیعت به دست می آید. به همین دلیل، بعد از انقلاب صنعتی، جنگ از قاموس بشری رخت بر می بندد. از دیدگاه او، جنگ نمی تواند در فرهنگ و جامعه جدید غربی، ریشه داشته باشد و وقوع آن در این جوامع، امری عارضی و تحمیلی است.

نیمه اول قرن بیستم، خطا بودن نظریه او را نشان می دهد؛ زیرا در این مدت دو جنگ بزرگ جهانی اتفاق افتاد؛ جنگ اول در سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۴ میلادی و جنگ جهانی دوم در سال های ۱۹۴۵-۱۹۳۹ میلادی. این دو جنگ، بزرگ ترین جنگ های تاریخ بشریت اند. کشته های این دو جنگ را تا صد میلیون نفر بیان کرده اند. در جنگ جهانی اول، برای نخستین بار از سلاح های شیمیایی استفاده شد و در جنگ دوم، برای اولین بار بمب اتم به کار گرفته شد.

از مهم ترین عوامل وقوع این دو جنگ، رقابت کشورهای اروپایی بر سر مناطق استعماری بود؛ زیرا سرمایه و صنعت نیاز به بازارهای مصرف و نیروی کار ارزان و به بیان هیتلر، نیاز به فضای تنفسی جدید داشت.

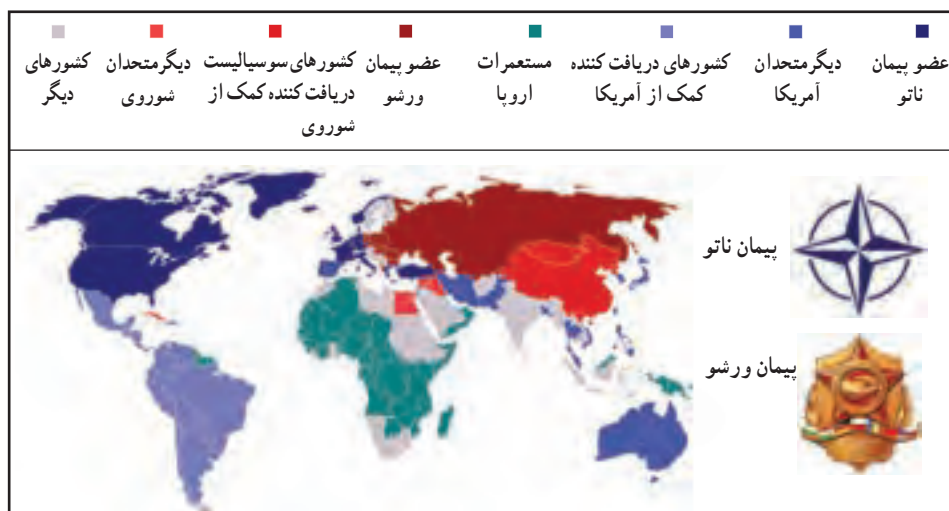


بمب اتمی که بر روی هیروشیما افتاد



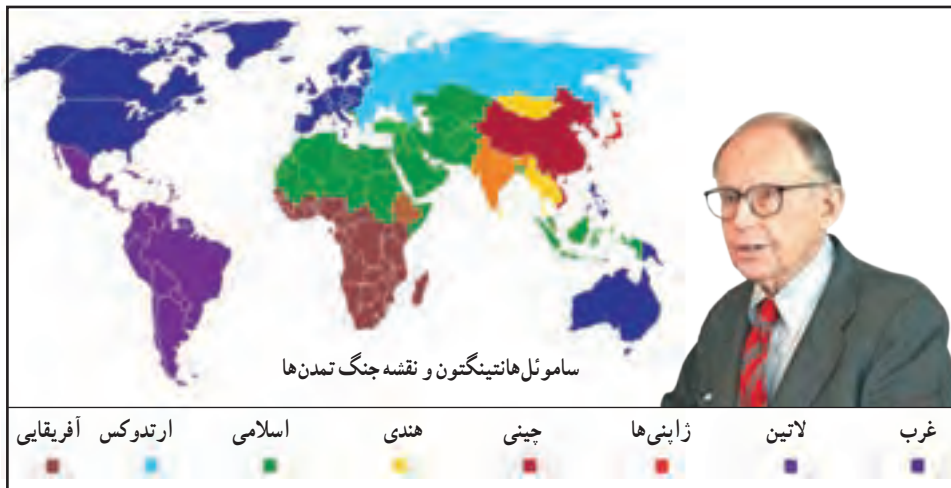
استفاده از سلاح های شیمیایی در جنگ اول جهانی برای اولین بار

دو جنگ اول و دوم با درگیری کشورهای اروپایی آغاز شد. هیچ یک از این دو جنگ، منشأ دینی نداشت و پوشش مذهبی و دینی نیز به خود نگرفت. طرف‌های درگیر در این دو جنگ، در قالب ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی، لیبرالیستی و سوسیالیستی رفتار خود را توجیه می‌کردند. بنابراین، زمینه‌های فرهنگی این دو جنگ نیز ریشه در فرهنگ غرب داشت و با این همه، آتش دو جنگ اول و دوم به کشورهای اروپایی و غربی محدود نشد؛ بلکه همه جهان را درگیر خود ساخت. هر دو جنگ با شکست یکی از دو طرف نزاع پایان پذیرفت و بعد از جنگ دوم نیز صلحی پایدار، استقرار نیافت؛ بلکه پس از پیروزی، بین متفقین دیروز؛ نیز جنگ سایه انداخت. بلوک شرق و غرب هر یک بخشی از جهان را زیر نفوذ خود قرار دادند و تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنگ سرد بین این دو بلوک، به همراه جنگ گرم بین مناطق پیرامونی این دو ادامه یافت.



تداوم جنگ سرد، بازار بخش وسیعی از اقتصاد کشورهای صنعتی یعنی اقتصاد وابسته به تسلیحات نظامی را گرم می‌کرد. نظریه پردازان غربی پس از فروپاشی بلوک شرق، محورهای عملیاتی جنگ و خونریزی را از کشورهای غربی و ایدئولوژی‌ها و مکاتب غربی به فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی منتقل کرده‌اند که در دوران استعمار تحت سلطه و اقتدار جهان غرب درآمده بودند.

نظریه جنگ تمدن‌های هانتینگتون، نظریه‌ای^۱ بود که عملیات نظامی قدرت‌های غربی را در قبال مقاومت‌های کشورهای غیرغربی توجیه می‌کرد.



پیامدهای اقتصادی جنگ جهانی اول و پیامدهای سیاسی جنگ جهانی دوم
را در ایران تحلیل و بررسی کنید.

تحقیق
کنید



جنگ بین کره شمالی و کره جنوبی



استالین، روزولت و چرچیل. تهران. آذر ۱۳۲۳

۱- هانتینگتون (۲۰۰۸-۱۹۹۲۷م) از آخرین مرحله درگیری‌ها در جهان معاصر با نام «جنگ تمدن‌ها» یاد می‌کند. از نگاه او در این مرحله، منبع اصلی درگیری‌ها در جهان؛ عوامل فرهنگی است. او جهان را به حوزه‌های تمدنی متفاوتی تقسیم می‌کند و شکاف میان حوزه‌های تمدنی و فرهنگی را منشأ درگیری‌های آینده می‌پندارد و معتقد است در این میان بزرگ‌ترین تهدید برای غرب، فرهنگ اسلامی است.

بحران‌های اقتصادی چگونه اتفاق می‌افتد و چه چالش‌هایی به دنبال می‌آورد؟

بحران‌های اقتصادی آسیبی است که به نظام اقتصادی وارد می‌شود. در یک بحران اقتصادی، قدرت خرید مردم و مصرف‌کنندگان به شدت کاهش می‌یابد. تولیدکنندگان، بازار فروش خود را از دست می‌دهند و در نتیجه، کارخانه‌ها تعطیل می‌شوند و کارگران بیکار می‌گردند. این نوع بحران که با نامتعادل شدن سیستم عرضه و تقاضا و از بین رفتن بازار مصرف همراه است می‌تواند در اثر عوامل مختلفی ایجاد شود.

بحران‌های اقتصادی با شدت و ضعف‌های متفاوت در دوره‌های متناوب در تاریخ اقتصاد غرب پدید آمده‌اند. نخستین بحران اقتصادی در سال ۱۸۲۰ میلادی در انگلستان به وجود آمد و مهم‌ترین آنها در فاصله بین دو جنگ اول و دوم در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۲۹ میلادی شکل گرفت. در این بحران، ۴۰ میلیون کارگر بیکار شدند. هزاران مؤسسه ورشکست شد و زیان اقتصادی ناشی از آن کمتر از زیان اقتصادی جنگ اول جهانی نبود. بحران اقتصادی اخیر از سال ۲۰۰۸ شروع شده است و به رغم تلاش‌هایی که برای مهار کردن آن انجام می‌شود به تدریج بر دامنه آن افزوده می‌شود.

چالش‌های اجتماعی مربوط به بحران اقتصادی با چالش‌های مربوط به مسئله فقر و غنا از این جهت که هر دو هویت اقتصادی دارند، مشترک‌اند، ولی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. چالش فقر و غنا چالشی مستمر در نظام سرمایه‌داری غربی است، و چالش‌های مربوط به بحران‌های اقتصادی، اغلب دوره‌ای و مقطعی است.

آسیب‌های مربوط به فقر و غنا همواره متوجه قشر فقیر و ضعیف جامعه است، ولی آسیب‌های مربوط به بحران اقتصادی مجموعه نظام اجتماعی را در بر می‌گیرد. البته سرمایه‌داران به رغم آسیب‌هایی که می‌بینند همواره با استفاده از ابزارها و اهرم‌هایی که دارند فشارهای ناشی از بحران‌های اقتصادی را از اصل نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌های انباشته به اقشار ضعیف و محروم و تولیدکنندگان خرد انتقال می‌دهند. به همین دلیل، بحران اقتصادی اغلب با مسئله فقر و غنا پیوند می‌خورد و بر دامنه آن می‌افزاید.

انتقال بحران به قشر محروم و مستضعف جامعه می‌تواند موجب تحریک آنان شود و همچنین مقاومت محرومان نیز می‌تواند به دامنه بحران بیفزاید و یک بحران اقتصادی در صورتی که کنترل

نشود می‌تواند به فروپاشی نظام‌های سیاسی منجر شود. بحران‌های اقتصادی در دوره‌های نخستین به کشورهای غربی محدود می‌شد و از عوامل داخلی آنها اثر می‌پذیرفت، ولی با شکل‌گیری اقتصاد جهانی و کاهش اهمیت مرزهای سیاسی و جغرافیایی، بحران‌های منطقه‌ای به سرعت آثار و پیامدهای جهانی خود را آشکار می‌سازد.



درباره جنبش وال استریت چه می‌دانید؟ این جنبش مربوط به کدام یک از چالش‌های پیش‌گفته است؟ بحران اقتصادی ۲۰۰۸ میلادی چه تأثیری بر آن داشته است؟



شمال و جنوب به کدام کشورها اشاره دارد و اصطلاحات مشابه آنها کدام است؟ و چالش آنها چه نوع چالشی است؟

به دلیل اینکه بیشتر کشورهای صنعتی و ثروتمند در نیمکره شمالی زمین و اغلب کشورهای نیمکره جنوبی کشورهای فقیرند، از تقابل کشورهای غنی و فقیر به تقابل شمال و جنوب یاد می‌کنند. شمال و جنوب، بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر به کار برده شد؛ زیرا برخی از اندیشمندان معتقد بودند که چالش بلوک شرق و غرب چالش اصلی نیست؛ بلکه چالش اصلی چالش بین کشورهای غنی و فقیر است.

اصطلاحات سیاسی مشابه دیگری نیز برای اشاره به این چالش وجود دارد؛ مانند جهان اول و دوم و جهان سوم؛ کشورهای توسعه یافته و عقب مانده؛ مرکز و پیرامون؛ استعمارگر و استعمارزده. مراد از جهان اول، کشورهای سرمایه داری بلوک غرب است و منظور از جهان دوم، کشورهای است که در کانون بلوک شرق قرار گرفته اند و جهان سوم، کشورهای دیگری هستند که خارج از این دو بلوک قرار داشته و تحت نفوذ آنها واقع می‌شدند.

از کشورهای صنعتی و ثروتمند با عنوان کشورهای توسعه یافته نیز یاد می‌شود و به کشورهای دیگر هنگامی که با آنها مقایسه می‌شوند، کشورهای عقب مانده، توسعه نیافته یا در حال توسعه می‌گویند. این اصطلاحات به این نکته اشاره دارد که کشورهای توسعه یافته الگوی کشورهای دیگرند و باید مسیر آنها را ادامه دهند.

اصطلاح مرکز و پیرامون به نقش مرکزی کشورهای ثروتمند و صنعتی اشاره دارد. این اصطلاح را کسانی به کار می‌برند که معتقدند، کشورهای پیرامونی به سبب نوع عملکرد کشورهای مرکزی، در موقعیتی فقیرانه قرار می‌گیرند. بر اساس این نظر، جوامع غربی، چالش‌های درونی خود را از طریق استثمار اقتصادی کشورهای غیرغربی حل می‌کنند؛ زیرا آنها با ثروتی که از کشورهای پیرامونی به دست می‌آورند، سطح عمومی رفاه را برای کارگران و اقشار ضعیف جوامع غربی تأمین می‌کنند و مشکلات حاد درونی را به بیرون از مرزهای خود انتقال می‌دهند. بحران‌های اقتصادی، جنگ‌ها و جبهه بندی‌های درونی خود را با سرمایه‌گذاری‌های مشترک و معاهدات بین‌المللی، مدیریت می‌کنند. این معاهدات بین‌المللی به گونه‌ای است که انتقال ثروت از کشورهای پیرامونی به کشورهای مرکزی

را تسهیل می‌کند.

اصطلاح استعمارگر و استعمارزده را نسبت به کشورهای غنی و فقیر، کسانی به کار می‌برند که چالش و نزاع بین این دو دسته کشور را به ابعاد اقتصادی محدود نمی‌کنند و به ابعاد فرهنگی آن نیز نظر دارند. از نظر این گروه، مشکل کشورهای فقیر تنها ضعف اقتصادی و صنعتی آنها نیست؛ بلکه خودباختگی فرهنگی و الگوپذیری مقلدانه آنها از کشورهای صنعتی است. تقابل شمال و جنوب تقابلی جهانی است و در صورتی که چالش‌های مربوط به آن فعال شوند بسیاری از چالش‌های درونی کشورهای غربی، دیگر بار فعال خواهند شد.

**درباره کاربرد دو اصطلاح، بلوک شرق و غرب و کشورهای شمال و جنوب
در جهان امروز گفت‌وگو کنید.**

**گفت‌وگو
کنید**

کشورهای شمال و جنوب ،

.....

.....

.....

.....



در نظام سرمایه‌داری غربی، چالش فقر و غنا، چالشی مستمر و چالش‌های مربوط به بحران‌های اقتصادی اغلب دوره‌ای و مقطعی است.

.....

.....

.....

.....



.....

.....

.....

.....



۱۱ درس

بحران‌های زیست‌محیطی، معرفتی و معنوی



بحران زیست‌محیطی و جنبش‌های اجتماعی مربوط به آن

نگاه فرهنگ‌های مختلف به طبیعت چگونه است؟ فرهنگ مدرن غرب چگونه به طبیعت می‌نگرد؟ بحران محیط زیست چیست و چه چالش‌هایی را به دنبال آورده است؟

محیط طبیعی که در آن زندگی می‌کنیم محیط زیست ما را تشکیل می‌دهد. برخی مسئله طبیعت و محیط زیست را مشکل سرنوشت‌ساز قرن بیستم دانسته‌اند. برخی این مشکل را ناشی از نوع برداشتی می‌دانند که انسان مدرن و فرهنگ غرب از عالم طبیعت دارد. فرهنگ مدرن، طبیعت را ماده

خام و بیجان می‌داند که در معرض تصرفات انسان قرار می‌گیرد. در این فرهنگ، انسان بر این گمان است که با تسخیر طبیعت و تصرف در آن، تمامی مسائل و مشکلات تاریخی خود را حل می‌کند. در نگاه توحیدی، طبیعت و هر چه در آن است، آیات و نشانه‌های حکمت و رحمت خداوند است و همه موجودات طبیعی با ادراک و معرفتی که دارند به تسبیح خداوند مشغول بوده و به سوی او باز می‌گردند.



در نگاه اساطیری نیز طبیعت، ماده خام نیست؛ بلکه علاوه بر ظاهر دنیوی و این جهانی از ابعاد و نیروهای ماورائی نیز برخوردار است.

فرهنگ‌های پیش از مدرن به دلیل نگاه غیر دنیوی خود به طبیعت، برای تصرف طبیعت از نیروهای معنوی نیز استفاده می‌کردند. انسان مدرن به دلیل نگاه دنیوی و سکولار به طبیعت، دیدگاه‌های دینی و معنوی به طبیعت را کودکانه می‌پندارد و به تناسب انکار یا غفلت از ابعاد معنوی طبیعت، تصرف در طبیعت را تنها با فنون و روش‌های طبیعی انجام می‌دهد. گسترش سریع صنعت و تکنولوژی مدرن نیز محصول همین رویکرد است.

انقلاب صنعتی نقطه عطفی بود که انسان مدرن از افق آن، پیروزی بر طبیعت را به خود نوید می‌داد، ولی از همین افق، طبیعت، نخستین مسائل و مشکلات خود را نشان داد.

شهرهای صنعتی اولین مراکزی بودند که با محیطی آلوده مواجه شدند. گسترش زندگی مدرن بر گستره انواع آسیب‌های زیست محیطی افزود. بحران امروز به منطقه‌ای خاص محدود نمی‌شود و همه محیط طبیعی زندگی انسان اعم از آب، خاک و هوا را فرا گرفته‌اند. از جمله این آسیب‌ها عبارت‌اند از:

- آلودگی هوا در اثر گازهای شیمیایی، ریزگردها و فلزات سنگین،



● تخریب لایهٔ ازون در اثر افزایش تولید گازهای گلخانه‌ای،

● از بین رفتن منابع آب در اثر آلودگی آب‌های سطحی و زیرزمینی،

● آلودگی دریاها در اثر عوامل فیزیکی و شیمیایی

● بارش باران‌های اسیدی در اثر آلودگی آب و هوا

● از بین رفتن مراتع، جنگل‌ها و به دنبال آن، جاری

شدن سیل‌های خانمان برانداز،

● گرم شدن طاق‌ فرسای بسیاری از مناطق و

خشکسالی،

● مسمومیت خاک‌ها و تجمع مواد زاید تجزیه ناپذیر،

سموم آفت‌کش، مواد رادیواکتیو و پلیمرها،

● تهی شدن منابع طبیعی تجدیدناپذیر به منظور

استفاده روزافزون انسان معاصر،

● در معرض نابودی قرار گرفتن حدود یک سوم از

انواع جانوران و گیاهان روی زمین.

بحران زیست‌محیطی و چالش مربوط به آن، ابتدا بر

مدار رابطهٔ انسان با طبیعت قرار داشت، ولی به تدریج به

حوزه‌های مختلف روابط انسانی و اجتماعی نیز منتقل شد.

کنفرانس‌های بین‌المللی که تاکنون در این باره برگزار

شده، از شتاب بحران نکاسته‌اند و اعتراض‌ها و واکنش‌های

مردمی در دهه‌های اخیر نیز جنبش‌های اجتماعی جدیدی

پدید آورده است. برخی از این جنبش‌ها، این بحران را

ناشی از فرهنگ مدرن جامعهٔ غربی دانسته و انتقادات خود

را متوجه بسترهای معرفتی این فرهنگ کرده‌اند و برخی

دیگر بازگشت به رویکردهای معنوی به طبیعت را راه‌گرای

از بحران می‌دانند.



برنده آلوده به نفت بر اثر نشت نفت کنش



ریزگردها در شهر اهواز

بحران معرفتی - علمی و پسامدرنیته

رویکرد معرفتی - علمی فرهنگ پس از رنسانس برای حلّ کدام بحران غرب شکل
گرفت؟ و بحران معرفتی - علمی در فرهنگ مدرن غرب چگونه پدید آمد؟

در فرهنگ قرون وسطی، کتاب مقدس و شهود آباء کلیسا معتبرترین راه شناخت جهان بود و به موازات آن، دو ابزار استدلال عقلی و تجربی نادیده گرفته می‌شد. در دوران رنسانس این روش معرفتی، مورد تردید قرار گرفت و به تدریج به بحران کشیده شد.

جهان غرب برای برون رفت از این بحران معرفتی، به تناسب رویکرد دنیوی خود به سوی نوعی از روشنگری پیش رفت که جایگاه وحی و شهود را در شناخت علمی نادیده انگاشت و به شناخت استدلالی عقلی و تجربی بسنده می‌کرد.

شناخت استدلالی عقلی جدید نیز به دلیل رویکرد دنیوی و این جهانی انسان مدرن بیش از دو سده دوام نیاورد. به همین دلیل در قرن نوزدهم و بیستم، شناخت حسی و تجربی تنها راه شناخت علمی قلمداد شد.

اندیشمندان و عالمان غربی در تمام دوران پس از رنسانس با خوشبینی نسبت به روش علمی خود، به دنبال حلّ مسائلی بودند که در پیش روی آنان قرار می‌گرفت.

در قرن نوزدهم جامعه شناسان به دنبال آن بودند تا درباره حقایقی که پیامبران از طریق وحی درباره جامعه بشری بیان کرده‌اند یا آنکه عالمان با استدلال‌های عقلی، به آن رسیده‌اند، با روش حسی و تجربی داوری کنند. به همین دلیل جامعه شناسی قرن نوزدهم روش تجربی خود را تنها راه درست برای شناخت حقایق امور می‌دانست و آگاهی‌ها و علوم دیگر جوامع را غیرعلمی و مربوط به دوران کودکی

^۱ Environmentalism

بشر می‌خواند و بر اساس همین باور نیز حضور استعماری غرب در دیگر جوامع را برای خود و دیگران توجیه می‌کرد؛ یعنی غرب با ترویج معنای مدرن علم، این مطلب را به ذهنیت نخبگان جوامع غیرغربی القا می‌کرد که پیروی از فرهنگ غربی تنها راه پیشرفت و توسعهٔ دیگر فرهنگ‌هاست.

بحران هنگامی آغاز شد که محدودیت‌های علمی دانش تجربی و همچنین وابستگی آن به معرفت‌های غیرتجربی و غیرحسی آشکار شد. در نیمهٔ اول قرن بیستم با روشن شدن محدودیت‌های علم حسی تجربی، علم از ارائهٔ جهان بینی و داوری‌های ارزشی دست‌شُست و به این ترتیب، روشنگری مدرن به مسائل و امور طبیعی محدود شد. در نیمهٔ دوم قرن بیستم با روشن شدن اینکه علم حسی و تجربی نیازمند برخی معرفت‌های غیرحسی و غیرتجربی است استقلال معرفت تجربی از دیگر معرفت‌ها مخدوش شد و به دنبال آن پرسش از مبانی غیرتجربی علم مدرن و مبانی رقیب آن شکل گرفت.

امکان استفاده از مبادی مختلف نشان داد که علوم حسی و تجربی با استفاده از مبانی گوناگون، می‌توانند صورت‌های متفاوتی داشته باشند. در نتیجه، علم تجربی غربی تنها تفسیر ممکن از جهان طبیعت نیست؛ بلکه تفسیرهای متناسب با فرهنگ‌های دیگر نیز می‌تواند وجود داشته باشد.

پرسش از مبانی علوم تجربی غربی، در حقیقت پرسش از بنیان‌های هویتی فرهنگ غرب و پرسش از لایه‌های عمیق این فرهنگ بود و با این پرسش، بحران معرفتی – علمی در دو بُعد ظاهر شد.



اول: افول روشنگری و شکل‌گیری جریان‌های پُست مدرن: روشنگری مدرن از قرن نوزدهم صورتی تجربی و حسی پیدا کرده بود. از دیدگاه عالمان تجربی، شناخت غیرتجربی شناختی علمی و روشنگرانه نبود، ولی اینک با دانستن اینکه علم تجربی بدون استفاده از معرفت‌های غیرتجربی شکل نمی‌گیرد، استقلال معرفت علمی – تجربی نسبت به معرفت‌های غیرتجربی مخدوش شد و در نتیجه هویت روشنگرانه آن مورد تردید قرار گرفت.

انکار و تردید در روشنگری به منزله انکار و تردید در هویت معرفت شناختی جهان مدرن بود. دانشمندی را که در اصل روشنگری علم مدرن تردید کردند، دانشمندی می‌دانند که از اصول جهان مدرن عبور کرده‌اند و به فراسوی آن راه برده‌اند و به همین دلیل آنها را پسامدرن می‌خوانند.

دوم: ناسازگاری بین ابعاد معرفتی علمی با نیازهای اقتصادی و سیاسی جهان غرب: فیلسوفان پسامدرن هنگامی در اصول و مبانی فرهنگ غرب، تردید کردند که سیاست و اقتصاد جهان غرب ابعاد جهانی پیدا کرده بود.

فرهنگی که با حضور گسترده سیاسی و اقتصادی خود دیگر فرهنگ‌ها را به چالش کشانده است، بیش از همه نیازمند به معرفت و علمی‌است که حضور جهانی آن را توجیه کند. حال آنکه اندیشه‌های پسامدرن فاقد این ظرفیت‌اند. ناتوانی جهان غرب برای توجیه حضور جهانی خود، در شرایطی که اقتصاد و سیاست او نیاز به این حضور دارد از بُعد دیگری از بحران حکایت دارد، بحرانی که ناشی از ناسازگاری بین عملکرد اقتصادی سیاسی غرب با توانمندی‌های معرفتی و علمی آن است. فرهنگی که توان معرفتی خود را برای دفاع از ابعاد گسترده اقتصادی و سیاسی خویش از دست می‌دهد به حیوان فرتوتی می‌ماند که به رغم جثه عظیم و حجیم خود به دلیل ناتوانی روحی، زمین‌گیر و آسیب‌پذیر شده باشد.

دو بحران معرفتی علمی مربوط به آغاز و انجام فرهنگ جدید غرب را با یکدیگر مقایسه کنید.

بیندیشید

بحران معنویت چه زمانی و چرا در تاریخ فرهنگ غرب پدید آمد؟ جامعه‌شناسان با چه نام‌هایی از آن یاد کرده‌اند؟ این بحران چه پیامدهایی داشته است؟

انسان غربی در فرهنگ مدرن، آخرین گام تاریخی بشر را در رویکرد دنیوی و این جهانی برداشت. در این فرهنگ، دنیوی‌گرایی و سکولاریسم بدون آنکه پوشش قدسی و دینی به خود گیرد به‌صورت آشکار مطرح شد. در فرهنگ مدرن، گرایش‌ها و رفتارهای دینی تنها با توجیه و پوشش دنیوی امکان مطرح شدن دارند.

سکولاریسم و دنیوی‌گرایی به ترتیب در حوزه‌های هنر، اقتصاد، سیاست و علم مطرح شد و فرهنگ خاص هر یک از این حوزه‌ها، سکولار و دنیوی شد؛ اما فرهنگ عمومی جامعه غربی، آن هم در محدوده زندگی خصوصی همچنان دینی باقی ماند.

برخی جامعه‌شناسان بر این گمان بودند که دین طی قرن بیستم از آخرین عرصه حضور خود؛ یعنی از قلمرو فرهنگ عمومی نیز بیرون خواهد رفت؛ اما واقعیت، خلاف این پیش‌بینی را نشان داد. طی قرن بیستم نه تنها دین از فرهنگ عموم مردم خارج نشد؛ بلکه سال‌های پایانی قرن بیستم شاهد بازگشت مجدد نگاه معنوی و دینی، در سطوح مختلف زندگی انسان‌ها بود. بعضی از این موج بازگشت که نشانه بحران معنویت در فرهنگ غرب است با عنوان «افول سکولاریسم» یاد کردند و برخی دیگر عنوان «پساسکولاریسم» را برای آن به کار بردند.

مهم‌ترین علت تداوم باور دینی و معنوی در زندگی انسان، نیاز فطری آدمی به حقایق قدسی و



ماوراءطبیعی است. یک فرهنگ علاوه بر آنکه به نیازهای جسمانی و دنیوی انسان پاسخ می‌دهد، باید به نیازهای معنوی و قدسی او نیز پاسخ دهد. همان‌گونه که بی‌توجهی به ابعاد دنیوی به بهانه رویکرد معنوی، به بحران فرهنگی منجر می‌شود، غفلت از ابعاد معنوی به بهانه رویکرد دنیوی صورت دیگری از بحران را به دنبال می‌آورد.

معانی و حقایق ماوراء طبیعی به پرسش‌های اساسی وجود انسان پاسخ می‌دهند، زندگی و مرگ را درون فرهنگ معنا می‌کنند و ارزش‌های حاکم بر زندگی را مشخص می‌سازند. فرهنگ غرب با انکار حقایق قدسی به آرمان‌های انقلاب فرانسه نرسید. اصالت بخشیدن به انسان دنیوی و این جهانی در طول قرن بیستم به پوچ‌گرایی «نیپیلیسم»، یأس و ناامیدی و به مرگ آرمان‌ها و امیدها منجر شد.

روشنگری مدرن نیز که مدعی کشف حقایق جهان بود، به مرداب شکاکیت و انکار حقیقت گرفتار شد. بدین ترتیب، در پایان قرن بیستم جهان غرب از دوستمین سالگرد انقلاب فرانسه، با سکوتی معنادار، عبور کرد.

گریز و رویگردانی از سکولاریسم در جوامع غربی پیامدهای اجتماعی مختلفی داشت، از آن جمله:

الف) برخی از نخبگان جهان غرب را در جست‌وجوی سنت‌های قدسی و دینی فعال ساخت. ب) مهاجران ساکن کشورهای غربی را که طی قرن بیستم اغلب مقهور فرهنگ مدرن شده بودند، به سوی هویت دینی خود فرا خواند.

ج) هنگامی که سگه‌ای اعتبار پیدا می‌کند، بدل‌سازی آن رواج می‌یابد. به همین دلیل افول سکولاریسم و اقبال به معنویت، بازار معنویت‌های کاذب و دروغین را برای غارت میراث درهم ریخته روشنگری مدرن رونق بخشید. خرافه پرستی، شیطان پرستی، و انواع بازسازی شده ادیان و عرفان‌های شرقی و سرخ‌پوستی، نمونه‌هایی از این جریان‌اند.

گریز از سکولاریسم در جوامع غیرغربی اغلب به صورت بازگشت به هویت فرهنگی و تاریخی آن جوامع ظاهر شد. این جریان در جهان اسلام، بیداری اسلامی را تحقق بخشید.

دربارهٔ اجلاس هزارهٔ ادیان در آغاز قرن ۲۱ در سازمان ملل، گفت‌وگو کنید. چرا نشست‌های مشابه آن، طی قرن بیستم اتفاق نیفتاد؟

تأمل کنید

پساسکولاریسم،
.....
.....
.....
.....



افول سکولاریسم در غرب پیامدهای اجتماعی مختلفی داشته است.

.....
.....
.....
.....
.....



.....
.....
.....
.....
.....

